

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی
مردادماه ۱۴۰۲

افسانه‌ی تراژدی منابع مشترک

ایان انگس



ترجمه‌ی محمدرضا جعفری



مقدمه‌ی مترجم

«تراژدی منابع مشترک» در ادبیات توسعه و محیط زیستی ایران اصطلاحی آشنا است. مفهومی کاربردی است که توجه‌گر بسیاری از دخالت‌های لیبرالی دولت در مشاعات طبیعی بوده است. دخالتی از سر برون‌سپاری و واگذاری هر آنچه در تملک دولت، به نمایندگی از مردم، است به دیگران، به اقلیت سرمایه‌دار، به بخش‌هایی از قدرت نظامی و سیاسی که در پی افزودن بر توان اقتصادی خویش‌اند. توجیهی است برای اختصاصی‌سازی زمین‌ها و بخشیدن منابع طبیعی و زمینی به بخش خصوصی با استدلال سودآوری و حفاظت. چنان خصوصی‌سازی‌ها و سلب مالکیت‌هایی از رانه‌های قدرتمندی در اقتصادسیاسی ساختار حاکم برخوردار است و انگیزه‌هایی برآمده از اهداف ساختاری قوام‌بخش آن است. این رانه‌ها و انگیزه‌ها در همپوشانی و اتحاد قدرت سیاسی و طبقه‌ی مسلط اقتصادی و پیشبرد منافع آنها نمود دارد.

با این همه، طیف بزرگی از برنامه‌ریزان توسعه، اقتصاددانان و کارشناسان حوزه‌های مرتبط با منابع طبیعی و محیط زیست از به‌کار بردن این اصطلاح در تحلیل دلایل تخریب طبیعت و ناکارایی در حوزه‌های طبیعی ابایی ندارند. این گفته اقتصاددان بدنام، میلتون فریدمن، اگر مدیریت یک بیابان را به بخش دولتی واگذار کنید، بعد از پنج سال با کمبود شن مواجه می‌شوید، لقلقه‌ی زبان بسیاری از «صاحب‌نظران» این حوزه‌هاست. (از این منظر هم هست که مثلاً مفاهیمی چون بازار آب تنها راه چاره‌ای است که به ذهن این کارشناسان لیبرال خطور می‌کند).

صفحات نشریه‌ها و رسانه‌های اینترنتی پر است از توضیح این مفهوم و ترویج استدلال نویسنده و پیشنهاد کاربرد آن در ایرانی که هنوز بسیاری از عرصه‌ها و منابع آن در تملک دولت است. کاربرد این مفهوم از سوی اینان برای ذهنیت‌زدایی از ذهنیت ایرانی است که هنوز از دولت به‌عنوان نماینده، هرچند حداقلی، و بازوی اجرایی، هرچند ناکارآمد و گاه فاسد، خود انتظار حفظ منافع ملی و عمومی را دارد و تأمین اجتماعی، خدمات همگانی و برآوردن نیازهای اولیه را از او مطالبه می‌کند. نکته‌ی مهم در این رویکرد، تلقی دولت به‌مثابه نماینده‌ی مستقیم و دموکراتیک مردم است. دولتی برآمده از خواست مردم، تحت نظارت مردم برای اداره داری‌های عمومی و فرانسولی. در مقابل

اما تلقی دولت به‌مثابه ساختاری فرسوده و بوروکراتیک، شاخصه‌ی رویکرد لیبرالی به دولت در مدیریت منابع طبیعی و عمومی است: دولت قرار است با کژکارکردی و سوءمدیریت منافع عمومی را بر باد دهد. در نتیجه دست دولت باید از منابع کوتاه شود. چه کسی باید دست دولت را کوتاه کند؟ خود همان دولت ناکاراً! دولتی که اختیار جنگ و صلح و عرصه عمومی را در اختیار دارد باید از خود در عرصه‌ی اقتصاد و مدیریت منابع عمومی به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار خلع ید کند. این تناقضی آشکار است و مهم‌ترین ویژگی دولت ایده‌آل را پس می‌زند: در مقابل دولت ناکارآمد، بخش خصوصی کارآمد قرار ندارد، بلکه دولت در شکل‌های مختلفی که به‌طور گسترده دموکراتیک، مشارکتی و تحت نظارت باشد باید ساخته شود. تا آن‌زمان حفظ مادی و حقوق معنوی طبیعت و منابع طبیعی الزامی آشکارا حیاتی دارد.

در ایران امروز هر آنچه عمومی است دولتی است و تحت مقررات و تنظیم‌گری دولت و نهادهای حاکمیتی. این تنظیم‌گری در اغلب موارد با گسستن از شکل‌های مردمی مدیریت و مشارکت ذی‌نفعان و بهره‌مندان مستقیم، موجب تلفات و تباهی شده است. منابع عمومی، که در جاهایی با مشاعات (Commons) طبق تعریف تفاوت دارد، با استناد به اصطلاح «تراژدی منابع مشترک» و افسانه‌ی کارآمدی و بهره‌وری بخش خصوصی به شکل‌های مختلف در حال واگذاری است. در مقابل این روند، نقد و بررسی و مردود دانستن حقانیت و کارایی و استدلال‌های منتج از مقاله‌ی «تراژدی منابع مشترک» ضروری است. این البته تنها امری ذهنی است چه که عامل عینی و ساختاری، خصوصی‌سازی منابع طبیعی و عمومی فرانسلی را پیش می‌برد.

در ایران مدرن، منابع طبیعی و آنچه مشاعات سنتی بوده است را دخالت و در ابتدای امر تملک دولت، به شکل خاصی درآورده است که گاه با مفهوم Commons در جوامع دیگر، و تعریف مطلوبی که در متن پیش رو به‌مثابه «یک رابطه اجتماعی» از آن داده می‌شود، تفاوت دارد. Commons آن بخش‌هایی از طبیعت و ساختار اجتماعی جوامع، به عنوان نظام پشتیبان حیات، است که جمعی و مشارکتی، با دخالت حداقل دولت لیبرال، مدیریت و بهره‌برداری می‌شود.

از دوران پهلوی و پاگرفتن نهادهای مدرن و دولتی شدن اداره‌ی تقریباً همه مناطق و امور کشور و تدوین بخش‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌ها، زمین‌ها، مراتع، عرصه‌های طبیعی و

منابع زیرزمینی تحت قوانین موضوعه قرار گرفته، دولتی شده و از سوی دولت با تنظیم شیوه‌نامه‌ها در اختیار عموم قرار گرفته است. از این رو Commons را در ایران می‌توان همان دارایی‌های عمومی و ملی دانست که به نمایندگی از مردم در اختیار دولت قرار دارد. در فارسی برای آن از منابع مشترک، مشترکات، مشاع، مشاعات، هم‌دارها، هم‌داشته‌ها، دارایی مشترک و... به عنوان معادل در متن‌های مختلف بسته به کاربرد استفاده کرده‌اند. به دلیل مصطلح و آشنا بودن اصطلاح تراژدی منابع مشترک، در متن حاضر همه جا Commons به منابع مشترک ترجمه شده است.

آیا همیشه از منابع اشتراکی بد و بیش از اندازه استفاده می‌شود؟ آیا مالکیت جمعی بر زمین، جنگل‌ها و آبزیان، راهی محتوم منتهی به فاجعه‌ی زیست‌بومی است؟ آیا تنها راه حفاظت از محیط زیست و پایان بخشیدن به فقر در جهان سوم خصوصی‌سازی است؟ بیش‌تر اقتصاددان‌ها و برنامه‌ریزان توسعه پاسخ می‌دهند: «بله» و به عنوان مدرک به تاثیرگذارترین مقاله‌ای که در این باره تاکنون نوشته شده است ارجاع می‌دهند.

از زمان انتشار مقاله‌ی «تراژدی منابع مشترک» در مجله ساینس در دسامبر سال ۱۹۶۸، این مقاله حداقل در ۱۱۱ کتاب مورد اشاره قرار گرفته و از زمره‌ی مقالاتی درآمد با بیش‌ترین نقل‌قول‌ها از آن. این دو مورد باعث شده است «تراژدی منابع مشترک» به یکی از بازنشرشده‌ترین مقاله‌ها در مجلات علمی تبدیل شود. همچنین این اواخر جستجوی گوگل ۳۰۲ هزار نتیجه برای عبارت «تراژدی منابع مشترک» به دست می‌دهد.

بنا به نوشته‌ی مقاله‌ی «مقدماتی» بانک جهانی مقاله مورد اشاره برای ۴۰ سال «پارادایم مسلطی بوده است که دانشمندان اجتماعی از طریق آن به ارزیابی مسائل مربوط به منابع طبیعی می‌پرداختند.» (Bromley and Cernea 1989: 6) از این متن بارها و بارها برای توجیه غارت سرزمین‌های مردمان بومی، خصوصی‌سازی مراقبت‌های بهداشت عمومی و دیگر خدمات اجتماعی استفاده شده است و همچون

محملی برای اعطای «مجوزهای قابل مبادله» به ابرشرکت‌ها در آلودن آب و هوا، و مواردی از این دست نقش داشته است.

انسان‌شناس برجسته دکتر جی.ان. اپل در سال ۱۹۹۵ نوشت مقاله‌ی مذکور «همچون متنی مقدس مورد استقبال پژوهشگران و اساتید دانشگاهی قرار گرفت که از آن برای طرح‌ریزی عملی آینده برای اقصی نقاط دنیا و تحمیل عقلانیت اقتصادی و محیط زیستی خودشان بر دیگر نظام‌های اجتماعی استفاده کردند درحالی که درک و فهم‌شان از آن نظام‌ها ناقص و ناکافی بود.»

مانند اغلب متون مقدس، «تراژدی منابع مشترک» خوانده نشده مورد استناد قرار گرفته است. چنان که خواهیم دید، علی‌رغم عنوان معتبر و علمی، این مقاله از محتوای علمی به دور است.

گرت هاردین تخم یک افسانه را می‌گذارد

نویسنده‌ی «تراژدی منابع مشترک» گرت هاردین، استاد دانشگاه کالیفرنیا تا پیش از انتشار این مقاله‌ی معروف، به خاطر نوشتن کتاب درسی زیست‌شناسی شناخته می‌شد که در آن به نفع «کنترل تولیدمثل» افراد با «نقص ژنتیکی» استدلال می‌کرد. (Hardin 1966: 707) او در مقاله‌ی سال ۱۹۶۸ با عنوان معروف «تراژدی منابع مشترک»، استدلال می‌کند که جوامعی که منابع‌شان را به‌طور مشترک اداره می‌کنند به‌ناگزیر راه را برای نابودی خود باز می‌کنند؛ این جوامع به‌جای ثروت برای همه، به ثروت برای هیچ‌کس می‌رسند.

او استدلال خود را بر داستانی درباره‌ی منابع مشترک در انگلستان روستایی بنا می‌کند.

(منظور از «منابع مشترک» در انگلستان آن زمان، مراتع، زمین‌ها، جنگل‌ها، سیستم‌های آبیاری و دیگر منابع اشتراکی بود که در نواحی روستایی تا سال ۱۸۰۰ وجود داشت. ترتیبات کشاورزی اشتراکی مشابهی در اغلب مناطق اروپا وجود داشت و هنوز چنین ترتیباتی در شکل‌های مختلف در سرتاسر جهان به‌ویژه در جوامع بومیان وجود دارد.)

استدلال هاردین این‌گونه شروع می‌شود: «مرتعی گشوده بر همگان را تصور کنید.» طبق محاسبات گله‌داری که می‌خواهد گله خود را زیاد کند هزینه‌ی چرای اضافه (کاهش غذای همه حیوانات و افزایش تهی‌سازی خاک) میان همه تقسیم خواهد شد، ولی تنها یک نفر سود حاصل از فروش دام بیش‌تر را به جیب خواهد زد. در نتیجه «یک گله‌دار منطقی درمی‌یابد تنها مسیر عقلانی پیش روی او افزایش تعداد گله است.» ولی هر «گله‌دار منطقی» همین خواهد کرد، بنابراین به زودی آن منبع مشترک بیش از ظرفیت پر می‌شود از دام و چرای آنها و به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر به کل جوابگوی تغذیه‌ی هیچ دامی نخواهد بود.

هاردین اصطلاح تراژدی را همچون ارسطو به معنای نتیجه‌ای دراماتیک و اجتناب‌ناپذیر اما برنامه‌ریزی‌نشده ناشی از اقدامات افراد به کار برد. او تراژدی را برای استفاده‌ی بیش از اندازه از منابع مشترک به کار برد نه به دلیل غم‌انگیز بودن آن بلکه به این دلیل که نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر ناشی از استفاده‌ی مشترک در پی دارد. «آزادی در منابع مشترک، تباهی برای همه است.»

شواهد کجاست؟

با توجه به تأثیرات بعدی مقاله هاردین، دانستن اینکه او هیچ شاهده‌ی بر مدعای خود و نتیجه‌گیری‌های وسیع‌اش ارائه نکرد تکان‌دهنده است. او ادعا کرد «تراژدی» اجتناب‌ناپذیر است اما نشان نداد این اتفاق حتی یک بار روی داده باشد. او به‌راحتی آنچه را در واقعیت برای منابع مشترک واقعی اتفاق افتاده بود نادیده گرفت: خودتنظیم‌گری جوامع بهره‌بردار. یک چنین روندی را سال‌ها قبل فریدریش انگلس در روایت‌اش از «مارک»^۱ شکلی برگرفته از جوامع بر پایه‌ی منابع مشترک در بخش‌هایی از آلمان پیشاسرمایه‌داری، شرح داده بود:

^۱ The Mark در برخی از کشورهای اروپایی، به زمین‌هایی گفته می‌شد که به عنوان بخش‌های کوچک‌تر از زمین‌های بزرگ به صورت اشتراکی به اهالی یک بخش یا روستا تعلق می‌گرفت و تحت نظارت انجمنی از اهالی و بهره‌برداران مورد استفاده قرار می‌گرفت. در نهایت مجمعی از این انجمن‌ها با

«استفاده از زمین‌های زراعی و علوفه‌زار تحت نظارت و هدایت اجتماع

بود...

«همان‌طور که سهم هر عضو در بخش زیادی از مارک توزیع شده، به لحاظ وسعت برابر بود، سهم او در استفاده از "مارک مشترک" نیز برابر بود. ماهیت این چنین استفاده‌ای از سوی کل جامعه تعیین می‌شد...»
 «آنها در دوره‌های ثابت زمانی یا به هنگام نیاز در فضای آزاد گرد می‌آمدند تا به مسائل مارک بپردازند و پیرامون نقض مقررات و منازعات مرتبط با مارک به قضاوت بنشینند و تصمیم بگیرند.» (Engels 1892)

تاریخدانان و دیگر محققان به‌طور وسیع توصیفات انگلس پیرامون مدیریت جمعی منابع اشتراکی را تأیید کرده‌اند. خلاصه‌ای از تحقیقات اخیر نشان می‌دهد:
 «آنچه در واقعیت وجود داشت نه "تراژدی منابع مشترک" که دستاورد [مدیریت منابع مشترک] بود: برای صدها و شاید هزاران سال (منابعی برای اثبات اعصار بیش‌تر وجود ندارد)، زمین به‌شکل موفقیت‌آمیزی از سوی جوامع مدیریت شده بود.» (Cox 1985: 60)

بخشی از آن روند خودتنظیم‌گری در انگلستان تحت عنوان «محدودیت‌گری»^۲ شناخته می‌شد که بر تعداد گاوها، خوک‌ها، گوسفندان و دیگر دام‌هایی که هر بهره‌بردار مشترک می‌توانست در مرتع مشترک به چرای ببرد محدودیت اعمال می‌کرد. آن «محدودیت» زمین را در مقابل بیش‌مصرفی (مفهومی که مزرعه‌داران بسیار پیش‌تر از آن که هاردین چنین مفهومی را بفهمد به‌طور تجربی دریافته بودند) محافظت می‌کرد

حقوق مساوی، رتق‌و‌فتق امور و منازعات مرتبط با مارک‌های کوچک و مارک مادر را برعهده داشتند. -

م

^۲ Stinting اعمال محدودیت کمی بر حق چرای دامداران در زمین‌های اشتراکی انگلستان، به‌عنوان یکی از روش‌های اولیه‌ی کنترل تعداد دام و اداره پایدار زمین‌های مشترک و تضمین حق همگان بر آنها، بود به‌منظور جلوگیری از فشار و فرسودگی بر منابع طبیعی و کلاهی‌سازی آن. -م

و به جوامع این امکان را می‌داد تا منابع را بر حسب دریافت‌شان از انصاف و عدالت تخصیص دهند.

تنها موارد قابل توجه از دامداری بیش از اندازه که توسط کارشناس برجسته‌ی مدرن داستان ما در منابع مشترک انگلستان یافت شده است، زمینداران ثروتمندی را شامل می‌شود که عامدانه حیوانات زیادی را در مراتع قرار می‌دادند تا موقعیت همسایگان فقیرتر خود را، در اختلافات بر سر حصارکشی (خصوصی‌سازی) زمین‌های مشترک، تضعیف کنند. (Neeson 1993: 156)

هاردین می‌پنداشت مزرعه‌داران روستایی قادر به تغییر رفتارشان در مواجهه با یک فاجعه‌ی مشخص نیستند. ولی در دنیای واقعی، مزرعه‌داران کوچک، ماهیگیران و دیگر مشاغل، نهادها و قوانین مختص به خود را به‌منظور حفظ منابع و تضمین عبور بی‌خطر جوامع اشتراکی از سال‌های خوب و بد ایجاد کرده بودند.

چرا یک دامدار بیش‌تر و بیش‌تر می‌خواهد؟

بحث هاردین با این ادعای اثبات‌نشده شروع می‌شد که گله‌داران همیشه می‌خواهند به تعداد گله‌شان بیفزایند: «انتظار می‌رود هر گله‌دار تلاش کند تا حد امکان تعداد بیش‌تری دام را در منبع مشترک [او مشاع] نگه دارد. ... به‌عنوان یک موجود منطقی، هر گله‌دار به دنبال نفع حداکثری خود است.»

به این ترتیب، نتیجه‌گیری نهایی هاردین از قبل با مفروضات او تعیین شده است. «انتظار می‌رود» که هر گله‌دار در تلاش برای افزایش تعداد دام‌هایش باشد و هر گله‌دار قطعاً چنین خواهد کرد. این یک دور باطل استدلالی است که هیچ‌چیز را اثبات نمی‌کند. هاردین فرض می‌گیرد ماهیت انسان خودخواهانه و تغییرناپذیر است و جامعه‌ی نوعی سرهم‌بندی اشخاص خودمحمور است که توجهی به تأثیر اقدامات خود بر اجتماع ندارند. همین ایده به‌طور ضمنی یا صریح اصل بنیادین نظریه‌ی اقتصادی جریان اصلی (یعنی مدافع سرمایه‌داری) را تشکیل می‌دهد.

همه‌ی شواهد (نه آن عقل سلیم موردنظر هاردین) نشان می‌دهد که این باوه‌ای بیش نیست: انسان موجودی اجتماعی است و جامعه‌ی چیزی بیش‌تر از جمع جبری

اعضایش است. حتی جامعه‌ی سرمایه‌داری که به ضداجتماعی‌ترین رفتارها پاداش می‌دهد نتوانسته است همبستگی و اتحاد انسانی را متلاشی کند. خود این واقعیت که برای قرن‌ها «گله‌دار منطقی» هیچ‌گاه چرای بیش از حد در مراتع مشترک نداشته است اساسی‌ترین فرضیات هاردین را نقض می‌کند؛ اما مثال‌های نقض باعث نمی‌شود او و امثال او کاخ سیاست‌هایشان را بر شالوده‌ای سست بنا نکنند.

حتی اگر گله‌داری می‌خواست طبق نظر هاردین رفتار کند هم نمی‌توانست مگر در موارد خاص.

باید بازاری برای دام‌ها وجود داشته باشد و گله‌دار باید روی تولید برای آن بازار و نه برای مصرف محلی، تمرکز کند. او باید سرمایه‌ی کافی برای خرید گاوهای اضافی و علوفه‌ی مورد نیاز آنها در زمستان داشته باشد. او باید قادر به استخدام کارگران برای مراقبت از گله‌ی بزرگ‌تر، ساخت انبارهای بزرگ‌تر و... باشد. میل او به سود بیش‌تر باید بیش‌تر از علاقه‌ی او به بقای درازمدت جامعه‌اش باشد.

خلاصه این‌که، هاردین رفتار گله‌داران در جوامع کشاورزی پیشاسرمایه‌داری را توصیف نکرد، او رفتار سرمایه‌دارانی را که در اقتصاد سرمایه‌داری فعالیت می‌کنند، توصیف کرد. ماهیت کلی انسانی که او ادعا می‌کرد همیشه منابع مشترک را از بین می‌برد، در واقع رفتار سودمحور ابرشرکت‌ها برپایه‌ی اصل «رشد کن یا بمیر» است.

آیا مالکیت خصوصی بهتر عمل می‌کند؟

این ما را به نقض مهلک دیگری در استدلال هاردین می‌رساند: علاوه بر عدم ارائه‌ی شواهدی بر این ادعا که نگهداری منابع مشترک ناگزیر به تخریب محیط زیست می‌انجامد، او هیچ توجیهی برای این عقیده‌اش که خصوصی‌سازی منابع محیط زیست را حفظ خواهد کرد رو نمی‌کند. این بار هم او به راحتی پیش‌داوری شخصی‌اش را به شکل واقعیت جا می‌زند:

«باید بپذیریم که نظام حقوقی ما، مالکیت خصوصی به‌علاوه‌ی ارث و میراث، غیرمنصفانه است، ولی ما با آن سر می‌کنیم چرا که در این لحظه متقاعد شده‌ایم که سیستمی بهتر از این ابداع نشده است. فکر کردن به منابع مشترک

به‌عنوان جایگزین و بدیل ترسناک است. بی‌عدالتی بر ویرانی کامل ارجحیت دارد.»

این بدان معناست که مالکین خصوصی کار بهتری در حفاظت از محیط زیست انجام می‌دهند چرا که در طلب حفظ ارزش دارایی خود هستند. در واقعیت اما، پژوهشگران و فعالان موارد متعددی را مستند کرده‌اند که طبق آن تقسیم و خصوصی‌سازی زمین‌هایی با مدیریت جمعی نتایج فاجعه‌باری به بار آورده است. خصوصی‌سازی مشاعات مکرراً منجر به جنگل‌زدایی، فرسایش و تهی‌سازی خاک، استفاده‌ی بیش از حد از کودها و ضد آفات [شیمیایی] و ویرانی زیست‌بوم شده است. کارل مارکس می‌گوید طبیعت نیازمند چرخه‌های طولانی‌مدت زایش، گسترش و باززایی است اما سرمایه‌داری به دنبال بازده کوتاه‌مدت است.

«روح کلی تولید سرمایه‌داری که حول بیش‌ترین سودآوری فوری مالی ساخت گرفته است در تضاد با کشاورزی قرار دارد که باید به حیطة و طیف کاملی از شرایط دائمی و لازمی که نسل‌های پی‌درپی آدمی بدان نیاز دارند توجه داشته باشد. تصویر خوبی از این موضوع را جنگل‌ها به ما نشان داده‌اند که گاهی به نحوی کم‌وبیش مطابق با منافع جامعه به عنوان یک کل مدیریت می‌شوند...» (Marx 1998: 611n)

برخلاف ادعای هاردین، جامعه‌ای که مزارع و جنگل‌ها را به اشتراک می‌گذارد، انگیزه‌های قوی برای محافظت از آن‌ها به بهترین شکل ممکن دارد، حتی اگر این به معنای به حداکثر رساندن تولید فعلی نباشد، زیرا به این منابع برای بقای جامعه در قرن‌های آینده نیاز خواهد بود. مالکان سرمایه‌دار اما، انگیزه‌های متضاد دارند، چرا که اگر سود کوتاه‌مدت را به حداکثر نرسانند، در تجارت دوام نمی‌آورند. اگر اتانول نوید سود بیش‌تر و سریع‌تر از جنگل‌های بارانی چند صد ساله را بدهد، درختان قطع خواهند شد.

این تمرکز بر منفعت کوتاه‌مدت در کتاب پرفروش اخیر بیورن لومبورگ، ویلیام نوردهاوس و دیگران به مرحله‌ای از پوچی هولناک رسیده است. آنها استدلال می‌کنند

امروزه خرج کردن پول برای توقف انتشار گازهای گلخانه‌ای غیرمنطقی است، زیرا نتایج آن در آینده‌ای دور ظاهر می‌شود، اما سرمایه‌گذاری در جاهای دیگر بازدهی بسیار بهتری را با سرعت بیش‌تری به ارمغان خواهد آورد.

در نهایت باید گفت مدیریت جمعی روشی مصون از خطا برای محافظت از منابع مشترک نیست: برخی از جوامع منابع مشترک را به‌درستی مدیریت نکرده‌اند و در برخی استفاده بیش از حد از مشاعات آنها را به انقراض کشانده است. اما هیچ جامعه‌ای بر پایه‌ی منابع مشترک، انگیزه‌ی ذاتی سرمایه‌داری را در ارجح دادن سود جاری بر رفاه نسل‌های آتی ندارد.

افسانه‌ای با کارکرد سیاسی

واقعیت این است که فقدان شواهد یا ضعف منطقی «تراژدی منابع مشترک» [در مقایسه با تأثیرات کلان بعدی آن] مسأله‌ای وحشتناک نیست کما این‌که مقالات تحقیقی بد با ضعف استدلالی در نشریه‌های دانشگاهی پیش از این هم وجود داشته‌اند. آنچه تکان‌دهنده است این واقعیت است که این یاهو‌بافی ارتجاعی به‌عنوان یک تحلیل درخشان از علل رنج‌های بشری و تخریب محیط زیست مورد استقبال قرار گرفت و همچون مینا و اصول سیاست‌گذاری اجتماعی به دست طیف وسیعی از کارشناسان خودخوانده، از اقتصاددانان و طبیعت‌گرایان گرفته تا دولت‌ها و کارگزاران سازمان ملل، افتاد و علی‌رغم اثبات مکرر نادرستی آن، هنوز که هنوز است، برای حمایت از مالکیت خصوصی و بازار کنترل‌نشده، به‌مثابه راهی ایمن به سوی رشد اقتصادی مورد استفاده است.

موفقیت مقاله‌ی هاردین برمی‌گردد به سودمندی و کارآیی آن [برای مدافعان نظم موجود] به‌عنوان توضیحی شبه‌علمی از فقر و نابرابری جهانی؛ توضیحی که نظم اجتماعی و سیاسی مسلط را به چالش نمی‌کشد و زیر سؤال نمی‌برد. این بحث پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری آنها که در قدرت‌اند را تأیید می‌کند: خطاهای منطقی و عملی مقاله در مقابل این ادعای کاملاً جذاب (برای ثروتمندان) که فقرا خود مسئول

فقرشان هستند، اهمیتی ندارد و این واقعیت که طرح هاردین فقرا را برای تخریب زیست‌بوم مورد شماتت قرار می‌دهد باز هم امتیازی برای او است.

از سوی دیگر در مقابله با جنبش‌های ضد امپریالیستی در جهان سوم و گسترش نارضایتی در میان مردمان بومی و مردم ستمدیده، مقاله‌ی هاردین پاسخی ایدئولوژیک [و گمراه‌کننده] بود که به‌طور گسترده در همه جای جهان به کار برده شد.

«افسانه‌ی خرافی هاردین توسط نیروهای ارتجاعی نولیبرال که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در حال پیدا کردن هم بودند، مورد توجه قرار گرفت و مقاله‌ی او به بنیان "علمی" سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از مسیر حصارکشی و مستثنی‌سازی منابع مشترک و خصوصی‌سازی اموال عمومی، تبدیل شد. ... پیام روشن بود: هرگز نباید با زمین به عنوان یک "خزانه مشترک" رفتار کنیم. باید بی‌رحم و حریص باشیم وگرنه هلاک خواهیم شد.»
(Boal 2007)

در کانادا، لابی‌گران محافظه‌کار از رساله‌ی سیاسی هاردین برای توضیح [و توجیه] فقر منابع در میان مردمان نخستین و تکه‌تکه کردن بیش‌تر جوامع بومی استفاده کردند. در این زمینه یک مطالعه منتشر شده از مؤسسه پرنفوذ فریزر بر خصوصی‌سازی زمین‌ها تأکید داشت:

«این مقدار بزرگ از زمین، با منابع طبیعی بسیار، هیچگاه سود بیشینه برای مردم بومی کانادا به همراه نخواهد داشت تا زمانی که آنها زمین‌ها را چون دارایی مشارکتی مدیریت سیاسی می‌کنند... دارایی مشارکتی راهی به فقر است لکن مالکیت دارایی راهی به رونق و کامیابی.» (Fraser 2002: 16-17)

این موضع تنها مختص به جناح راست نیست. دولت فدرال کانادا که از امضای اعلامیه‌ی سازمان ملل متحد در مورد حقوق مردمان بومی امتناع کرده است، در سال ۲۰۰۷ اعلام کرد که «رویکردهایی را برای حمایت از توسعه‌ی مالکیت اموال فردی بر

منابع و ذخایر توسعه خواهد داد» و در ادامه یک صندوق ۳۰۰ میلیون دلاری برای انجام این کار ایجاد کرد.

در دنیای هاردین، فقر کاری با قرن‌ها نژادپرستی، استعمار و استثمار ندارد: فقر در همه جا و همه وقت اجتناب‌ناپذیر و طبیعی است و محصول طبیعت تغییرناپذیر بشر. فقرا فقر را با فرزندآوری زیاد و چسبیدن به جمع‌گرایی خودویرانگر فرامی‌خوانند. تراژدی منابع مشترک، افسانه‌ی سیاسی سودمند و راهی به‌ظاهر علمی برای بیان این موضوع است که هیچ بدیلی برای نظم مسلط جهانی وجود ندارد.

بدین‌گونه بود که فارغ از لفاظی‌های مقاله، هاردین بدون اثبات ادعا کرد که انسان‌ها زندانیان در مانده‌ی زیست‌شناسی و بازاریند. بدون اعمال محدودیت، ما به‌ناگزیر جوامع و محیط زیست خود را برای چند پول سیاه نابود خواهیم کرد. هیچ کاری نمی‌شود کرد تا دنیایی بهتر یا عادلانه‌تر ساخت.

در سال ۱۸۴۴ فریدریش انگلس استدلال مشابهی را «افترای نفرت‌انگیز علیه انسان و طبیعت» خواند. همین عبارت با همان قدرت کلمات در مورد افسانه‌ی تراژدی منابع مشترک نیز صادق است.

و باز «افسانه‌ی تراژدی منابع مشترک» پاسخی به نقدها و پرسش‌ها

مقاله‌ی من با عنوان «افسانه‌ی تراژدی منابع مشترک» سیل بازنشرها و پاسخ‌ها و بحث‌ها را در فضای مجازی در سرتاسر جهان برانگیخت. بسیاری با مقاله هم‌رأی بودند، تعدادی هم بر نقد من بر مقاله‌ی تأثیرگذار گرت هاردین، «تراژدی منابع مشترک»، منتشر شده به ۱۹۶۸ ایراد وارد کردند. جای خوشحالی است که انتقادات جدی و تأمل‌برانگیزی در پاسخ به من نوشته شد. علی‌رغم تفاوت‌هایشان، این پاسخ‌ها به‌طور کلی سه مضمون زیر را در بر می‌گیرند:

• چگونه می‌توان گفت تراژدی منابع مشترک افسانه است؟ به تخریب

محیط زیست اطراف‌مان نگاه کنید. آیا این تراژیک نیست؟

• مهم نیست که روایت هاردین از منابع مشترک تاریخی اشتباه بوده است.

او تاریخ نمی‌نوشت؛ او فقط از منابع مشترک به عنوان الگو یا استعاره استفاده می‌کرد.

• هاردین همه‌ی منابع مشترک را رد نمی‌کرد، فقط «منابع مشترک

مدیریت‌نشده» را رد می‌کرد. یک «منبع مشترک مدیریت‌شده» در معرض این تراژدی نخواهد بود.

این متن تا حد امکان بدون تکرار آنچه در مقاله قبلی گفته‌ام، پاسخ به این موارد

است.

چگونه می‌گویید افسانه است؟

بسیاری با برشمردن فجایع رفته بر زیست‌بوم‌ها از جمله از بین رفتن آبزیان، آلودگی رودخانه‌ها، گازهای گلخانه‌ای و مانند این‌ها، و وحشت از پیامدهای آن، به شکل‌های مختلف می‌گویند: «تخریب دنیای مشترک‌مان تراژدی وحشتناکی است. چگونه این‌ها را افسانه می‌نامید؟»

این پرسش نشانگر یک بدفهمی مرسوم از اصطلاحات است. وقتی هاردین «تراژدی منابع مشترک» را می‌نویسد، از کلمه‌ی «تراژدی» به معنای عادی و روزمره‌ی آن یعنی یک رویداد غم‌انگیز یا ناگوار استفاده نمی‌کند. سعی کردم این مسأله را در مقاله‌ام بشکافم:

«هاردین اصطلاح تراژدی را همچون ارسطو به معنای نتیجه‌ای دراماتیک و اجتناب‌ناپذیر اما برنامه‌ریزی‌نشده ناشی از اقدامات افراد به کار برد. او تراژدی را برای استفاده‌ی بیش از اندازه از منابع مشترک به کار برد نه به دلیل غم‌انگیز بودن آن بلکه به این دلیل که نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر ناشی از استفاده‌ی مشترک در پی دارد.»

بنابراین مسأله این نیست که آیا تخریب زیست‌بومی واقعی است که البته هست. مسأله این است که آیا مقاله هاردین به درستی توضیح می‌دهد که این تخریب چگونه روی داده است؟ آیا چیزی در طبیعت انسان وجود دارد که با منابع مشترک در تعارض باشد و دشمنی کند؟ هاردین گفت بله و من می‌گویم که این یک افسانه است.

ولی این فقط یک مدل و الگو بود!

هنگامی که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی، توصیف هاردین از منابع مشترک تاریخی به شدت از سوی مورخان و انسان‌شناسان بی‌ارزش قلمداد شد، او بر آن شد که ادعا کند هیچگاه منظور و قصد او دقت تاریخی نبوده است. در دهه‌ی ۹۰ او ادعا کرد موضع او در واقع تنها یک «مدل فرضی است» و «این که تحقق آن در موارد خاص می‌تواند به وقوع بپیوندد یک پرسش تاریخی است که از درجه‌ی دوم اهمیت برخوردار است.» (Hardin 1991)

به همین ترتیب، یکی از اهالی دانشگاه که هاردین را «یکی از مهم‌ترین متفکران قرن بیستم» می‌نامید نوشت که توصیف او از منابع مشترک سنتی، یک «فکر تجربی» بود، از این رو نقد خطاهای تاریخی آن بی‌مورد و بی‌ربط است. (Elliot 2003)

اما هاردین در مقاله‌ی خود در سال ۱۹۶۸ یا در بسیاری از کتاب‌ها و مقالاتی که در موضوعات مرتبط طی ۲۰ سال آینده نوشت، چنین شرط و قیدی را ارائه نکرد. در واقع، کاملاً برعکس.

به‌عنوان مثال در مقاله‌ی سال ۱۹۷۷ هاردین به‌طور مشخص اشاره می‌کند به «روشی که مراعات مشترک انگلستان» ذیل قوانین پارلمانی پیرامون حصارکشی در دهه‌های ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ «به دارایی خصوصی تبدیل شدند». به نوشته‌ی او «این قانون‌ها به تراژدی منابع مشترک از جنبه کشاورزی پایان بخشیدند». این گفته، مشخصاً اشاره به داده‌هایی تاریخی است نه «چیزی فرضی». (Hardin 1977: p. 46)

پس این ادعای او که داده‌های تاریخی مهم نیستند تلاشی برای بازنویسی تاریخ از منظر خود است؛ [نوشتن یک تاریخ دیگر]. او زمانی مدعی شد که داستانش «تنها یک مدل» است که نظریه‌اش پیش‌تر به‌شدت مردود شمرده شده بود.

ولی این فقط یک استعاره بود!

در مقاله‌ی سال ۱۹۶۸ و چندین مقاله پس از آن، هاردین بسیاری از مسائل و وضعیت‌های اجتماعی را ذیل نام «منابع مشترک» یک‌کاسه کرده و مدعی شد «تراژدی منابع مشترک» همه‌ی این‌ها را توضیح می‌دهد. او استدلال می‌کرد که تخریب منابع مشترک تاریخی مسائلی چون از بین رفتن آبزیان، بیش‌جمعیتی در پارک‌های ملی آمریکا، آلودگی آب و هوا، «نشان‌های تبلیغاتی مزاحم و ناخوشایند»، افزایش جمعیت و حتی «موسیقی تهی‌مایه» در مراکز فروش را توضیح می‌دهد.

در حالی که برخی موضع او را استعاره می‌دانند باز هم هاردین ادعا نکرده که آن موارد شبیه به منابع مشترک اند بلکه می‌گوید آنها منابع مشترک اند و ارجاع مکرر به مشکلات آنها از سوی او نه از جنبه‌ی شباهت به منابع مشترک که به‌عنوان بخشی از خود تراژدی منابع مشترک است.

اگر همه‌ی آن مسائل از جنس منابع مشترک باشند پس این واقعیت که او درباره‌ی «تراژدی» تاریخی بر خطاست هسته‌ی مرکزی استدلال او را کاملاً تضعیف می‌کند. هرچند در واقع هیچ‌کدام از مثال‌هایی که او تحت منابع مشترک ذکر می‌کند به‌هیچ‌وجه در هیچ معنایی «منابع مشترک» به حساب نمی‌آیند. مراکز خرید و محل تابلوهای تبلیغاتی دارایی خصوصی هستند با کنترل دسترسی از سوی مالکان. پارک‌های ملی به دست بوروکراسی دولتی مدیریت یا سوءمدیریت می‌شوند. منابع اشتراکی مدیریت‌ناپذیری مانند آب و هوا نه به دست «چوپانان عقل‌مدار» که توسط بنگاه‌های بزرگ آلوده می‌شوند. ادعای او مبنی بر رشد جمعیت در اثر «تولیدمثل مشترک» هم یک شوخی عجیب است.

مدرکی در دست نیست که نشان دهد که منظور هاردین از «تراژدی» را می‌توان به «تنها یک استعاره» تعبیر کرد و اگر هم بشود چه استعاره‌ی سطحی و ضعیفی از کار در می‌آید.

منظور او «منابع مشترک مدیریت‌نشده» بود

چندین نفر گفته‌اند که هاردین واقعاً منتقد «منابع مشترک مدیریت‌نشده» است و از این رو احتمالاً می‌توان «منابع مشترک مدیریت‌شده» را مطلوب او دانست. مسأله این‌جاست که هاردین صریحاً «منابع مشترک مدیریت‌شده» را امری ذاتاً متضاد می‌دانست.

در مقاله‌ی اصلی سال ۱۹۶۸ هاردین نوشت که منابع مشترک «اصلاً اگر توجیه‌پذیر هم باشد، تنها در شرایطی با تراکم جمعیتی اندک قابل توجیه است.» با افزایش جمعیت، «منابع مشترک یکی پس از دیگری می‌باید کنار گذاشته شود.» «تراژدی منابع مشترک» تنها با کنار گذاشته شدن منابع مشترک قابل اجتناب است: با تبدیل آن به دارایی خصوصی، یا با اعمال کنترل خارجی، که عملاً اشتراکی بودن منابع را از بین می‌برد.

او بارها در کتاب‌ها و مقاله‌های بعدی همان استدلال را تکرار کرد. مثلاً در سال

«منابع مشترک منابعی‌اند که جمعیت دسترسی آزاد و بی‌ضابطه به آن دارند؛ در مقابل دارایی خصوصی (که فقط مالک دسترسی به آن دارد) و دارایی اجتماعی (که دسترسی به آن منوط به جواز مدیران منصوب واحدهای سیاسی است) قرار دارند.» (Hardin 1985: p. 90)

به‌طور خلاصه، طبق تعریف هاردین منابع مشترک چیزی مدیریت نشده است، پس این ادعا که او برای «منابع مشترک مدیریت شده» استدلال می‌کند با عقل جور در نمی‌آید. مدیریت کردن به زعم او حصارکشی و محدودسازی منابع مشترک است. او در مقاله‌ای که به مناسبت سی‌امین سالگرد مقاله‌ی اصلی نوشت صریح‌تر بود: «"منابع مشترک مدیریت شده" یا سوسیالیسم است یا خصوصی کردن کسب‌وکار آزاد.» (Hardin, 1998) از آنجا که او سوسیالیسم را با کنترل بوروکراتیک دولتی یکی می‌کرد، واضح است که نزد او «منابع مدیریت شده» اصلاً منابع مشترک به حساب نمی‌آیند.

چندین خواننده گفته‌اند که فهمیده‌اند هاردین بعدها نظرش را تغییر داد و گفت که تراژدی تنها در «منابع مشترک مدیریت نشده» رخ می‌دهد.

در این زمینه فردی به جمله‌ای از سخنرانی هاردین در سال ۱۹۸۰ اشاره کرد: «به دنبال مباحث مطروح در دهه گذشته، حال بیان بهتری را برای آن ایده‌ی مرکزی پیشنهاد می‌کنم: در شرایط بیش‌جمعیتی، آزادی در منابع مشترک مدیریت نشده نابودی را برای همه به ارمغان می‌آورد.» (Hardin 1980)

با این حال، توجه کنید که هاردین فقط می‌گوید که این «بیان بهتری» است. در این بازگویی بهتر «ایده‌ی مرکزی» او چیز جدیدی وجود ندارد که در مقاله‌ی اصلی نبوده باشد. قصد او نه اقرار به خطا، که تلاشی بود برای صراحت بیش‌تر.

در هر صورت، همان‌طور که دیدیم، پنج سال بعد، هاردین هنوز منابع مشترک را چیزی «مدیریت نشده» تعریف می‌کرد، بنابراین بدیهی است که او در سال ۱۹۸۰ کلمه‌ی «مدیریت نشده» را فقط برای روشن کردن منظور خود اضافه کرد نه برای تغییر آن.

(همچنین افزودن عبارت «در شرایط بیش‌جمعیتی» چیزی به آنچه او در سال ۱۹۶۸ نوشت اضافه نکرد. از آن جایی که هاردین معتقد بود که بیش‌جمعیتی بزرگ‌ترین مشکل کشورهای جهان سوم است که امروزه اکثراً دارای جوامعی برپایه منابع مشترک هستند، این اصلاحیه فقط کلیات استدلال او بر ضد منابع مشترک را تقویت کرد.)

«مدیریت‌نشده» یعنی چه؟

هاردین در آثار بعدی نه تنها استدلال اصلی خود را به‌طور اساسی مورد بازنگری قرار نداد، بلکه آن را به شکلی گسترش داد که می‌شود خط فکری مهمی در نحوه‌ی نگاه او به جوامع برپایه منابع مشترک را پی گرفت. در سخنرانی مذکور در سال ۱۹۸۰ او می‌پذیرد که منابع مشترک مدیریت‌نشده به شرطی می‌تواند به کار آید که ۱- «قدرت غیررسمی شرمندگی» برای کنترل مردم به کار گرفته شود و ۲- «جمعیت آن جامعه از ۱۵۰ نفر تجاوز نکند».

او به‌عنوان گواهی بر این الزامات آشکارا دل‌خواهی، از کمون‌های مذهبی هوتریت^۳ مثال آورد. بین چهل تا پنجاه هزار نفر در چنین جوامعی در غرب کانادا و ایالات متحده زندگی می‌کنند: آنها تمام دارایی‌ها را به صورت مشترک در اختیار دارند و معمولاً هنگامی که جمعیت به ۱۵۰ نفر یا بیش‌تر می‌رسد، جوامع به دو قسمت تقسیم می‌شوند.

مسأله‌ی اندازه‌ی جمعیت به‌سهولت قابل بررسی است: جوامع برپایه‌ی منابع اشتراکی بسیار بزرگ‌تر از محدودیتی است که هوتریت‌ها برگزیده‌اند. اما مسأله‌ی مهم‌تر در اینجا این است که هاردین کلونی هوتریت را در دسته‌ی مدیریت‌نشده‌ها با «قدرت غیررسمی شرمندگی» به‌عنوان تنها سپر دفاعی در مقابل تراژدی منابع مشترک طبقه‌بندی می‌کند. این را با گزارش حکومت داخلی هوتریت در کانادا مقایسه کنید:

^۳Hutterites جوامع مذهبی روستایی پدرسالار است برآمده از قرون وسطی در بخش‌هایی از اروپا و مهاجرنشین به‌ویژه در کانادای امروزی برپایه آموزه‌های سختگیرانه مذهبی و زندگی اشتراکی و خودکفا در کلونی‌ها مبتنی بر کشاورزی و دامداری. -م

«هر کلونی یک شورای اجرایی را از بین مدیران بنگاه‌های مختلف انتخاب می‌کند که همراه با وزیر کلونی، به امور مهمی می‌پردازد که در مجمع مطرح خواهد شد (همه‌ی اعضای مرد غسل تعمید داده شده - در واقع مردان ۲۰ سال و بالاتر). اگرچه زنان دارای موقعیت رسمی زیردست هستند، اما تأثیر غیررسمی آنها بر زندگی کلونی‌ها قابل توجه است. آنها موقعیت مدیریتی در آشپزخانه، مهدکودک، خرید مایحتاج و تولید سبزیجات دارند.» (Ryan 1999: p. 1125)

چنانکه مشاهده می‌شود اصطلاح «مدیریت‌نشده» را نمی‌توان در مورد جوامع هوتریت به کار برد. این واقعیت نشان می‌دهد که تصورات هاردین چقدر محدود بود. هر چیزی که در تصاحب مالکیت خصوصی یا تحت کنترل دولت نباشد طبق تعریف می‌شود «مدیریت‌نشده».

آن‌گونه که درک وال تأکید می‌کند کوری و ناآگاهی نسبت به ساختار جوامع غیرسرمایه‌داری در علوم اجتماعی جریان اصلی شایع است:

«منابع مشترک مهم‌اند بدین خاطر که فعالیت‌ها را بدون دخالت دولت یا بازار تنظیم می‌کنند... در طول تاریخ، منابع مشترک فرم غالب تنظیم و اداره [جامعه]، به‌مثابه الگویی بدیل [برای جامعه امروز]، بوده‌اند که همواره از سوی اقتصاددانانی نادیده گرفته شده‌اند؛ اقتصاددانانی که به روی خودشان نمی‌آورند جایگزین‌هایی برای بازار و دولت وجود دارد.» (Wall 2005: p. 184)

تنها ویژگی کلونی‌های هوتریت داشتن منابع اشتراکی نیست بلکه آنها به شکلی دموکراتیک هم جامعه‌ی خود را برای مدیریت آن منابع سازمان‌دهی و اداره می‌کنند. همین مورد درباره‌ی جوامع تاریخی اروپا و بسیاری از نقاط دیگر جهان صادق است. پیتر لاینباگ تاریخدان می‌نویسد:

«صحت از منابع مشترک به گونه‌ای که گویی یک منبع طبیعی است، در بهترین حالت گمراه‌کننده و در بدترین حالت خطرناک است - منابع مشترک یک فعالیت است و در هر صورت، بیانگر روابطی در جامعه است که از روابط با طبیعت جدایی‌ناپذیر است.» (Linebaugh 2008: p. 279)

هاردین، مانند اقتصاددانانی که وال توصیف می‌کند، با چشم سرمایه‌داری به جهان می‌نگریست. در نتیجه، او نمی‌توانست منابع مشترک غیرتراژیک را که توسط جامعه مدیریت می‌شود، درست در مقابل چشمانش تشخیص دهد.

منابع و مأخذ

مقاله‌ی اول:

- Appell, G. N. 1993. "Hardin's Myth of the Commons: The Tragedy of Conceptual Confusions." <http://tinyurl.com/5knwou>
- Boal, Iain. 2007. "Interview: Specters of Malthus: Scarcity, Poverty, Apocalypse." Counterpunch, September 11, 2007. <http://tinyurl.com/5vepm5>
- Bromley, Daniel W. and Cernea Michael M. 1989. "The Management of Common Property Natural Resources: Some Conceptual and Operational Fallacies." World Bank Discussion Paper. <http://tinyurl.com/5853qn>
- Cox, Susan Jane Buck. 1985, "No Tragedy on the Commons." Environmental Ethics 7. <http://tinyurl.com/5bys8h>
- Engels, Friedrich. 1892. "The Mark." <http://tinyurl.com/6e58e7>
- Engels, Friedrich. 1844. Outlines of a Critique of Political Economy. <http://tinyurl.com/5p24t5>
- Fraser Institute. 2002. Individual Property Rights on Canadian Indian Reserves. <http://tinyurl.com/5pjfj>
- Hardin, Garrett. 1966. Biology: Its Principles and Implications. Second edition. San Francisco. W.H. Freeman & Co.
- Hardin, Garrett. 1968. "The Tragedy of the Commons." <http://tinyurl.com/o827>
- Marx, Karl. [1867] 1998. Marx Engels Collected Works Vol. 37 (Capital, Vol. 3). New York: International Publishers
- Neeson, J.M. 1993. **Commoners: Common Right, Enclosure and Social Change in England, 1700-1820**. Cambridge University Press.

مقاله‌ی دوم:

- Angus, Ian. 2008. "The Myth of the Tragedy of the Commons." *Climate and Capitalism*, August 28, 2008. <https://climateandcapitalism.com/?p=513>
- Elliot, Herschel. 2003. "The Revolutionary Import of Garrett Hardin's Work." <http://tinyurl.com/5tokrk>
- Hardin, Garrett. 1968. "The Tragedy of the Commons." <http://tinyurl.com/o827>
- Hardin, Garrett. 1977. "Denial and Disguise." in Garrett Hardin and John Baden, editors, *Managing the Commons*. San Francisco: W.H. Freeman and Company. pp 45-52
- Hardin, Garrett. 1980. "An ecologic view of the human predicament." <http://tinyurl.com/t98c>
- Hardin, Garrett. 1985. *Filters Against Folly, How to Survive Despite Economists, Ecologists and the Merely Eloquent*. New York: Viking Press.
- Hardin, Garrett. 1991. "The Tragedy of the Unmanaged Commons: Population and the Disguises of Providence." in Robert V. Andelson, editor, *Commons Without Tragedy: Protecting the Environment from Over-Population – A New Approach*. Savage MD: Barnes & Noble
- Hardin, Garrett. 1998. "Extension of the Tragedy of the Commons." <http://tinyurl.com/bow6h>
- Linebaugh, Peter. 2008. *The Magna Carta Manifesto: Liberties and Commons for All*. Los Angeles: University of California Press
- Wall, Derek. 2005. *Babylon and Beyond: The Economics of Anti-Capitalist, Anti-Globalist and Radical Green Movements*. London: Pluto Books

- Ryan, John. 1999. "Hutterites." in James Marsh, editor, *The Canadian Encyclopedia, Year 2000 Edition*. Toronto: McClelland and Stewart, pp. 1124-1125

پیوند با هردو متن

<https://climateandcapitalism.com/2008/08/25/debunking-the-tragedy-of-the-commons/>

<https://climateandcapitalism.com/2008/11/03/once-again-the-myth-of-the-tragedy-of-the-commons/>